

نوع مقاله: پژوهشی

تأملی بر همسان‌انگاری اجتهاد فقهی و هرمنوتیک فلسفی

s.hosseini113@yahoo.com

h.khoshnodi@gmail.com

zb_darvishi@yahoo.com

ک سیدابوالقاسم حسینی کمارعلیا / استادیار گروه فلسفه دانشکده شهید محلاتی

هادی خشنودی / استادیار گروه فقه و مبانی حقوق دانشکده شهید محلاتی

زینب درویشی / هیئت علمی گروه معارف، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۷

دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۹

چکیده

طرفداران هرمنوتیک فلسفی، تفاوت احکام در فقه و اجتهاد فقهی را مؤیدی بر اندیشه مذکور برشمردند. تأمل در فرایند اجتهاد فقهی و مبانی، آموزه‌ها و پیامدهای هرمنوتیک فلسفی، شباهت‌ها و تمایزهایی را نشان می‌دهد. از این‌رو پرسشی در ذهن پدیدار خواهد گشت که رابطه بین اجتهاد فقهی و هرمنوتیک چگونه ارزیابی می‌شود: همسانی یا تغایر؟ پژوهش پیش‌رو با روشی تحلیلی و توصیفی به نتایج زیر رهنمون شد: همسان‌انگاری اجتهاد فقهی و هرمنوتیک فلسفی سخنی خلاف واقع است؛ چه، از جهت هستی‌شناختی هرمنوتیک فلسفی مفسر محور و گریزان از جست‌وجوی مراد مؤلف است؛ در حالی که اجتهاد فقهی مؤلف‌محور است و در پی کشف مراد مؤلف می‌باشد و اختلاف رویکرد بیانگر تقابل است. از نظر معرفت‌شناختی هرمنوتیک فلسفی همه فهم‌ها و تفاسیر را بدون ترجیح یکی بر دیگری در عرض هم قرار می‌دهد، در صورتی که در اجتهاد فقهی چنین ادعایی پذیرفته نیست و صرفاً یکی از فهم‌ها مطابق با واقع است. از نظر روش‌شناسی نیز اجتهاد فقهی برخلاف هرمنوتیک فلسفی که پیش‌دآوری را شرط تحقق فهم می‌انگارد، به تفصیل باورمند است و با دسته‌بندی پیش‌دآوری به بایسته، نبایسته و شایسته، تحقق فهم و تفسیر را متوقف بر پیش‌دآوری‌ها یا به بیان بهتر پیش‌فهم‌های بایسته و شایسته می‌داند.

کلیدواژه‌ها: اجتهاد فقهی، مکاتب فقهی، هرمنوتیک فلسفی، گادامر.

نگاهی کلی به تاریخچه فقه و اجتهاد ما را با فتاوی متفاوت در موضوعات مشترک مواجه می‌سازد. سرمنشأ اختلاف در فتوا را می‌توان در روش‌ها، اصول و هنجارهای متفاوت اجتهادی، اعتبار برخی از منابع و... جست‌وجو کرد. از سویی دیگر یکی از دانش‌های مرتبط با تفسیر و فهم متون، هرمنوتیک است. هرمنوتیک در طول تاریخ تحولات گوناگونی داشته است. فیلسوف آلمانی هانس گورگ گادامر در کتاب خود *حقیقت و روش* که در موضوع هرمنوتیک فلسفی تألیف کرده، برخلاف پیشینیان خود که به دنبال روش و فرایند فهم متون بودند، در پی تبیین چگونگی تحقق فهم است. یکی از پیامدهای هرمنوتیک با توجه دیدگاه گادامر، ثابت و یکسان نبودن فهم‌ها و نسبی‌گرایی در فهم است. برخی از طرفداران این دیدگاه با همسوانگاری اجتهاد فقهی و هرمنوتیک فلسفی، برداشت‌های متفاوت فقیهان از متون دینی را تأییدی بر هرمنوتیک فلسفی انگاشته‌اند (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹، ص ۷ و ۲۳۴). کتاب *هرمنوتیک، هرمنوتیک اصول فقه و درآمدی بر قصدگرایی* (عابدی سرآسیا، ۱۳۹۶) و مقالاتی همچون «مبانی مشترک اصول فقه و هرمنوتیک کلاسیک در فهم متن» (آزاد تکتّم و لعل روشن، ۱۳۹۵)؛ «بررسی انتقادی اصول فقه اسلامی و هرمنوتیک» (طاهری، ۱۳۷۹) و «بررسی تطبیقی تفسیر متن از دیدگاه هرمنوتیک و اصول فقه» (شربتیان و داورزنی، ۱۳۹۶) نمونه‌هایی از بررسی تطبیقی بین هرمنوتیک و علوم موردنیاز در اجتهاد فقهی‌اند.

پژوهش پیش‌رو با روش توصیفی و تحلیلی از رهگذر بررسی مکاتب فقهی و هرمنوتیک فلسفی (مؤلفه‌ها و نتایج آن) به این پرسش که رابطه مکاتب فقهی با هرمنوتیک فلسفی از چه نوعی است تعابیر یا همسانی؟ پاسخ می‌دهد. گفتنی است که مراد از مکاتب فقهی در پژوهش حاضر مکاتب فقهی در حوزه تفقه شیعی است.

۱. مفهوم‌شناسی مکتب

از آنجاکه سیره عملی فقها در مقوله اجتهاد، پیروی از مکتبی است که در آن رشد و نمو کرده‌اند (هرچند استثناهایی نیز در این بین می‌توان یافت) ضروری است به واکاوی واژه مکتب اشاره کنیم. اصطلاح‌هایی همچون «مکتب»، تعریف مورد توافق و تسامی ندارد، بلکه هر کسی آن را به گونه‌ای تعریف و تفسیر کرده است. برای مثال می‌توان به این تعاریف اشاره کرد:

– «مکتب در یک علم، مبانی و متدلوژی‌ای است که برای پاسخ‌گویی به مسائل آن علم انتخاب می‌شود؛ یعنی درواقع، با تغییر متدلوژی یا با تعبیر مبانی، مکاتب مختلف شکل می‌گیرد» (ضیائی فر، ۱۳۸۵، ص ۳۲۳-۳۲۴).

– «مکتب آن گرایش‌هایی است که در اجزای یک علم (موضوع، مسائل و اغراض) یا مبادی علم پدید می‌آید و اثر چشم‌گیری را به همراه دارد، حال یا در نتایج و استنباط‌های علمی یا در روش‌ها یا در جهت دیگری؛ مثل اینکه باعث تسهیل کار می‌شود» (همان، ص ۲۲۶).

– «هر زمانی که بر اثر دیدگاه‌هایی در این زمینه‌ها نظامی از نظریه‌ها به صورت منسجم و مرتبط با یکدیگر به وجود آید، این نظام، مسلک فقهی یا در حد بالاتر مکتب فقهی به وجود می‌آورد» (همان، ص ۳۰۰).

– «مکتب یعنی مجموعه افکار و آرای علمی منسجم و نظام‌مند که متعلق به یکی از صاحب‌نظران یا گروهی از همفکران است. مکتب در این معنای اصطلاحی، باید حاوی رأی و نظر خاصی باشد، وگرنه اطلاق مکتب به آن چندان صحیح و علمی نیست» (حسینی و علی‌پور، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۳۲).

یکی از مفاهیم به‌کاررفته در نگرش و تلقی نوین از علم، پارادایم است. پارادایم (paradigm) از واژه یونانی (Paradeigma) ریشه می‌گیرد که به معنای الگو، مدل، طرح و نظایر اینهاست. دو معنای عمده از پارادایم می‌توان ارائه داد. نخست پارادایم به‌منزله دستاورد یا توضیحات که عبارت است از شیوه پذیرفته‌شده و مقبول حل یک مسئله به‌طوری که الگویی برای محققان حال و آینده باشد؛ دوم ارزش‌ها و هنجاری‌های مشترک که تمام محققان، در آن وحدت نظر دارند (گادفری اسمیت و مقربی، ۱۳۹۲، ص ۳۴). با نگاهی تطبیقی بین واژه پارادایم و مکتب و با توجه به کاربردهای واژه مکتب در زبان فارسی و در علوم اسلامی می‌توان گفت که این دو واژه بر هم منطبق‌اند. از این‌رو مکتب در دایره واژگان علوم اسلامی به مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارهای مشترک بین محققان، روش و شیوه‌های مقبول حل یک مسئله گفته می‌شود. براساس تعریف پیش‌گفته، برای بررسی هر مکتب علمی باید به بررسی ارزش‌ها، هنجارها، اصول و قواعد مشترک بین محققین آن علم و همچنین روش‌های تحقیق و بررسی یک مسئله پرداخت.

۱-۱. مکاتب اجتهادی

اجتهاد فقهی تلاش علمی در حد وسیع برای کسب وظیفه شرعی مکلفان از منابع شرعی است (حلی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۴۰). در این کوشش علمی، برخی علوم مؤثرند، از جمله اصول فقه، ادبیات عرب، رجال و درایه. اجتهاد اصطلاحی در دانش فقه تبلور یافته است (موسوی خمینی، ۱۴۱۸ق، ص ۹-۱۲). از بین علوم پیش‌گفته، دانش‌های رجال، درایه و به‌ویژه اصول فقه سهم بسزایی در فرایند اجتهاد دارند. به بیان دیگر می‌توان گفت مکاتب فقهی بر مبنای مکاتب اصولی شکل گرفته‌اند. از این‌رو بررسی مکاتب اصولی بیانگر مکاتب فقهی و مکاتب مختلف اجتهادی نیز است. نگاهی کلی به هنجارها، ارزش‌ها و روش پژوهش در علم اصول ما را به مکاتب چهارگانه کربلا، سامرا و نجف و قم رهنمون می‌سازد. هریک از مکاتب چهارگانه در عین داشتن اشتراکاتی، قواعد، مبانی و روش پژوهش خاصی برای بررسی مسائلی اصولی داشته‌اند (گرچی، ۱۳۸۵، ص ۵۳-۵۴).

۱-۲. شاخصه‌های مشترک مکاتب اصولی

موارد زیر را می‌توان از شاخصه‌های مشترک بین مکاتب اصولی دانست:

۱. باورمندی به این مسئله که مجتهد در فرایند اجتهاد در پی دستیابی به مراد مؤلف از رهگذر اسلوب‌های اجتهادی است (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۱۱۲)؛
۲. فرایند اجتهاد در عین اختلاف در روش‌ها و برداشت‌ها، روشمند است (موسوی خمینی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۲)؛

۳. در فضای اجتهاد فقهی به جای صدق و کذب و مطابقت با واقعیت از حجیت، منجزیت و معدریت در حوزه عمل سخن گفته می‌شود (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۱۱۴ و ۱۱۵)؛

۴. باورمندی به این موضوع که پیش‌داوری‌ها، پیش‌دانسته‌ها و پیش‌فرض‌ها فی‌الجمله در فرایند اجتهاد تأثیر گذارند؛ از این‌رو فقها در ادوار و مکاتب مختلف اجتهادی با تقسیم‌بندی پیش‌داوری یا به بیان دقیق پیش‌زمینه‌های فهم، به بایسته، شایسته و نبایسته، تأثیرگذاری این امور را جهت‌دهی کرده‌اند. مراد از پیش‌زمینه‌های بایسته، دانش‌ها و گرایش‌هایی است که هر مفسری برای اصل فهم یا فهم صحیح کلام به آنها نیاز دارد. لغت‌شناسی، قواعد دستور زبان و اصول حاکم بر محاوره و تفاهم عقلایی از این دسته‌اند. مقصود از پیش‌زمینه‌های شایسته برای فهم یک متن، اموری است که برای فهم معانی الفاظ و مقصود مؤلف ضرورتی ندارد؛ ولی به استخراج معانی جدیدتر و عمیق‌تر از متن کمک می‌کند و پیش‌زمینه‌های نبایسته آن دسته از دانش‌ها و گرایش‌هایی است که بر متن و یا واقعیت تحمیل می‌شود.

۳-۱. شاخصه‌های اختلافی مکاتب اجتهادی

در کنار امور مشترک بین مکاتب اجتهادی، اموری نیز از شاخصه‌های مختص هر یک از مکاتب به شمار می‌رود. این دسته از شاخصه‌ها را می‌توان پیش‌داوری یا پیش‌فرض‌ها و پیش‌دانسته‌های شایسته نام نهاد.

۳-۱-۱. شاخصه‌های روش‌شناختی مکاتب فقهی

الف) عرف‌گرایی و عرفی‌نگری: عرف‌گرایی به عنوان یکی از شاخصه‌های روش‌شناختی، وجه تمایز مکاتب مختلف فقهی است. برای مثال بزرگ‌ترین فرق مکتب اصولی قم و سامرا با دیگر مکاتب آن است که نگاه ملموسی به عرف دارد. برخلاف مکتب نجف که فقه را بیشتر با معقولات پیوند می‌زند، مکتب قم و سامرا می‌کوشند از دریچه معقولات عرفی و حسی به تحلیل روایات بپردازند. از همین‌رو فقهای مکتب قم ابایی ندارند که نیم‌نگاهی به تاریخ بیندازند و یک روایت را از دریچه واقعیت تاریخی آن تحلیل کنند (حائری، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۳۰ و ۳۱).

مکتب فقهی قم علاوه بر عرف‌گرایی، عرف‌نگر نیز هست؛ یعنی در تحلیل قواعد عرفی که به حکم و مقتضای عرف‌گرایی پذیرفته می‌شوند، نگاه و نگرش عرفی را مبنای تحلیل و مطالعه قرار می‌دهد. برای نمونه امام خمینی^ع به عنوان فقیه مکتب قم، تحلیل خویش را در بررسی عمل عرف در اعتباربخشی به اماره، از جداسازی عقلی قطع و ظن آغاز نمی‌کند و به دنبال حکم عقلی نمی‌رود؛ بلکه فارغ از اینکه حکم عقل چیست، به کار عرف با نگاهی عرفی می‌نگرد. به بیان دیگر امام همانند تحلیلگران، خود را در میان عرف قرار می‌دهد و از آن جایگاه عرفی به کار عرف در قبال اماره می‌پردازد و به این نتیجه دست می‌یابد که عرف، اماره را طریقی معتبر می‌بیند؛ نه اینکه به آن از سر تنزیل، اعتبار بخشد (موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۰۶).

بر مبنای روش اجتهادی مکتب قم، شارع رویه‌ای جز رویه عرفی در قانون‌گذاری و القای سخن ندارد. از این‌رو باید سخنان وی را در چنین فضایی معنا کرد. شارع در القای احکام بر امت مانند یکی از مردمان است. محاوره و

خطاب او مانند محاوره مردمان با یکدیگر است. همان‌گونه که قانون‌گذار عرفی اگر به نجس بودن خون حکم راند، موضوع آن سخن در مفهوم و مصداق همان است که عرف داوری می‌کند. از این رو رنگ را خون نمی‌داند؛ لذا موضوع نجاست قرار نمی‌گیرد؛ بنابراین عرف همان‌گونه که مرجع تشخیص مفاهیم است، مرجع برای تشخیص مصادیق نیز خواهد بود. تردیدی نیست که میزان شناسایی تمامی مفاهیم و مصادیق آنها و چگونگی تطبیق مفهوم بر مصداق، عرف است؛ زیرا شارع در محاوره و سخن گفتن یکی از اهل عرف به شمار می‌رود (همان، ص ۲۲۰). گفتنی است که مراد از عرف، عرف مسامحه‌کار نیست؛ بلکه عرف دقیق البته نه به معنای دقیق فلسفی، مراد است. (ب) بررسی سیر تاریخی مسائل: در مکتب قم همسان با مکتب سامرا و برخلاف مکتب نجف، به‌ویژه پس از محقق بروجردی به سیر تاریخی مسائل توجه می‌شود. در کتاب *نهایة الاصول* اشاره به این سیر کاملاً مشهود است (محمدی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۷):

(ج) اهتمام به شهرت فتوایی و عملی: مکتب قم به شهرت فتوایی و عملی اهمیت داده و سعی فقها در این مکتب بر این است که در چارچوب آرای مشهور حرکت کنند؛ از این رو اهتمام فراوانی به شناسایی موارد اجماع و رأی مشهور دارند که این نیازمند مراجعه مکرر به کتب و آرای قدماست (محقق داماد، ۱۳۸۴، ص ۵۰-۶۲).

۲-۳. شاخصه‌های ارزشی و هنجاری

(الف) پیرایش اصول از دقت‌های فلسفی و عقلی: زدودن دقایق فلسفی و عقلی محض از مباحث اصولی و جایگزینی بنای عقلا و عرف در ساختار قواعد اصولی و ارائه راهکارهای عرفی منطبق با ذوق سلیم در مبانی استنباط احکام شرعی در مکتب قم به صورت واضح قابل مشاهده است (موسوی خمینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۰۳):

(ب) تعبد عمیق به روایات و اجتناب از تأسیس اصل: فقیه پرورش یافته در قم توجه ویژه به تحلیل روایات نشان می‌دهد. در این مکتب، تحلیل‌های عقلانی را که موجب توجه کمتر به روایات و تأسیس اصل است، کمتر شاهدیم. تأسیس اصل، یک فرایند عقل‌گرایانه به شمار می‌آید. این روش بیشتر در فقهای مکتب نجف رواج دارد (محلّاتی، ۱۳۴۲، ص ۱۵۲):

(ج) عدم پافشاری بر تطبیق قواعد اصولی بر مباحث فقهی: در مکتب قم اصراری بر تطبیق صددرصد قواعد اصولی خصوصاً در مواقعی که خلاف احتیاط باشد، وجود ندارد؛ لذا دیده می‌شود فقهایمانند *آیت‌الله گلپایگانی* به منظور احتراز از مخالفت با مشهور، از تطبیق قاعده‌ای که در اصول مقرر داشته بودند بر مصادیق فقهی صرف‌نظر می‌کردند (ر.ک: گلپایگانی، ۱۴۱۰ق).

۲. هرمنوتیک فلسفی و آموزه‌ها و پیامدهای آن

واژه هرمنوتیک (hermeneutic) به معنای تفسیر کردن، بیان کردن، تبیین کردن یا ترجمه کردن است. در طول تاریخ نه‌چندان طولانی هرمنوتیک، تعریف‌های متنوعی از آن ارائه شده که هر یک به‌نوبه خود معرف و نشان‌دهنده

دیدگاهی خاص در باب اهداف و وظایف این شاخه معرفتی است. هنر فهم متن (کرینی، ۱۹۹۴، ص ۲۴۰) نمونه‌ای از تعریف‌های ارائه شده است.

در طول تاریخ، هرمنوتیک سیر تحولی را طی کرده و شاهد چرخش اساسی بوده است. به‌طور کلی دیدگاه‌های متفاوت نسبت به هرمنوتیک را در دو رویکرد اساسی می‌توان جمع‌بندی کرد.

۱. رویکرد روش‌شناختی: متفکران در این رویکرد، با همه اختلاف‌هایی که در گستره و دامنه هرمنوتیک داشتند، هرمنوتیک را دانش روش‌شناسی فهم و تفسیر می‌دانند و در پی ارائه قواعدی برای فهم و تفسیر درست بودند (گادامر، ۱۹۹۶، ص ۱۱۱). متفکرانی همچون *شلایر ماخر*، *دیلتای*، *امیلیو بتی*، *اریک هرش* (با صرف‌نظر از اختلاف‌ها) را می‌توان از طرفداران این رویکرد به شمار آورد (کرینی، ۱۹۹۴، ص ۲۴۲)؛

۲. رویکرد واقعه‌انگاری فهم: متفکران در این رویکرد نه تنها نگرش روش‌شناختی به هرمنوتیک نداشتند؛ بلکه به انتقاد از این رویکرد پرداخته‌اند. در این رویکرد تأمل فلسفی در پدیده فهم وجهه همت قرار گرفته و هدف هرمنوتیک توضیح این نکته است که: فهم یک واقعه است که برای ما اتفاق می‌افتد نه بنایی که بر اصولی تأسیس شده و به کمک روش می‌توان به آن رسید (گادامر، ۱۹۹۶، ص ۱۱۱). بنابراین در این رویکرد اندیشمندان به دنبال تبیین چگونگی رخداد فهم هستند. به‌دیگر سخن به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش‌اند که فهم چگونه رخ می‌دهد؟ هرمنوتیک فلسفی و دیدگاه *گادامر* بر اساس این رویکرد شکل گرفته است (گادامر، ۱۹۹۷، ص xi).

۱-۲. آموزه‌های هرمنوتیک فلسفی

به‌طور کلی مهم‌ترین آموزه‌های هرمنوتیک فلسفی را در چند مورد می‌توان تبیین کرد:

۱. پیش‌داوری شرط تحقق فهم

گادامر نقش مهمی برای پیش‌داوری و پیش‌دانسته‌ها در عمل فهم، قائل است. از دیدگاه او، پیش‌داوری شرط وجود یافتن چیزی به نام دانش است و فهم ما با پیش‌داوری آغاز می‌شود؛ پس اساساً روشی وجود ندارد که بخواهد فهم ما را از پیش‌داوری بپیراید. لذا نباید گمان برد که روش علوم طبیعی مانع از دخالت پیش‌داوری است. از نگاه *گادامر* فهم یک اثر به عنوان یک واقعه (Event) با توجه به موقعیت مفسر، علائق، شرایط و انتظارات فعلی او صورت می‌پذیرد و هیچ تفسیری بدون ربط به زمان حال وجود ندارد (گادامر، ۲۰۰۶، ص ۲۷۷).

۲. تنوع پیش‌داوری

پیش‌داوری‌هایی که در فهم دخالت دارند، انواع گوناگونی را دربرمی‌گیرند. *گادامر* بر این باور است که مفسر در واقعه فهم در پی یافتن پاسخ به پرسش‌های خویش است و هر عمل فهمی برانگیخته از پرسش‌هایی است که از قبل ابعاد و خطوط فهم را معین می‌کند. علاوه بر پرسش‌های مفسر که در بستر تاریخ و سنت تکون یافته است، گرایش‌های ملی، مذهبی و جنسیتی و علائق مفسر، انتظارات فعلی مفسر از دیگر پیش‌داوری‌های مؤثر در فهم است.

۳. غیراختیاری بودن دخالت پیش‌داوری در فهم

تأثیر‌گذاری و دخالت پیش‌داوری‌ها، امری اختیاری نیست. فهم و تفسیر ما از یک اثر، در سیطره تام تمام ذهنیت ما نیست؛ بلکه پیش‌داوری‌هایی آن را احاطه کرده است که بیرون از اراده و اختیار و انتخاب آگاهانه ما هستند و فهم را مشروط می‌کنند:

تلاش برای رهایی از تصورات خودمان در امر تفسیر، نه تنها ناممکن، بلکه آشکارا بی‌معنا و نامعقول است. تفسیر کردن دقیقاً به معنای وارد کردن پیش‌تصورات خویش در بازی است؛ تا جایی که معنای متن واقعاً بتواند برای ما به سخن درآید (همان، ص ۳۰۶).

۴. امتزاج افق‌ها و تولید معنا

موقعیت هرمنوتیکی هر مفسر آکنده از پیش‌داوری‌های او در باب موضوع مورد مطالعه اوست. این پیش‌داوری‌ها تحت تأثیر تاریخ و سنتی است که مفسر در آن به سر می‌برد. ایده موقعیت هرمنوتیکی در دیدگاه گادامر، افق معنایی مفسر است (همان). گادامر بر این باور است که افق معنایی مفسر در عمل فهم دخالت دارد. گادامر افق معنایی متن را نیز در سویی دیگر عمل فهم قرار می‌دهد. وی بر این اعتقاد است که فهم یک اثر، گفت‌وگویی با آن اثر بوده که ساختار منطقی آن مبتنی بر پرسش و پاسخ است. وی هدف از گفت‌وگو را شنیدن پیام اثر و به سخن درآوردن آن قلمداد می‌کند. گادامر دخالت افق معنایی مفسر و متن در عمل فهم و تفسیر را در قالب امتزاج افق‌ها ابراز می‌دارد؛ بنابراین فهم، حاصل ترکیب و امتزاج افق معنایی مفسر و افق معنایی اثر است (همان، ص ۳۲۱).

۲-۲. پیامدهای هرمنوتیک فلسفی

۱. عدم امکان فهم واقع و مراد مؤلف

گادامر در مقابل هرمنوتیک رمانتیک که بر بازسازی ذهنیت مؤلف تأکید دارد، رسالت هرمنوتیک متن را در درک دنیای ذهنی مؤلف نمی‌داند. گادامر در عمل فهم به جای بازتولید، بر تولید معنا تأکید می‌کند. ریشه این تأکید در اثرپذیری عمل فهم از پیش‌داوری‌های مفسر که افق معنایی را تشکیل می‌دهند، نهفته است. مفسر در بستر تاریخ و سنت دارای پیش‌داوری‌هایی است که افق معنایی او را شکل می‌دهد. مفسر براساس افق معنایی خود پرسش‌هایی را مطرح می‌کند و متن به پاسخ‌گویی آن می‌پردازد؛ بنابراین در عمل فهم، مفسر به دنبال وصول به معنای مقصود مؤلف نیست و بلکه از نظر گادامر مؤلف نیز یکی از مفسران متن است که تفسیر و فهم او از متن هیچ رجحانی بر دیگر تفاسیر ندارد و مفسران دیگر ملزم به تبعیت از تفسیر او نیستند (همان، ص ۱۹۲).

۲. ثابت و یکسان نبودن فهم

عمل فهم در پی ترکیب افق معنای متن و مفسر پدید می‌آید. از سویی افق معنایی متأثر از پیش‌داوری‌هایی است که در بستر تاریخ و سنت شکل می‌گیرد که متغیر هستند؛ از سویی دیگر امتزاج افق‌ها، افق جدیدی را برای مفسر پدید می‌آورد و امتزاج افق معنایی جدید با افق معنای متن، فهم جدیدی را به بار خواهد آورد. با توجه به این دو

مطلب، عمل فهم و امتزاج افق‌ها می‌تواند متعدد و بی‌پایان باشد؛ چراکه این امتزاج افق می‌تواند بی‌پایان ادامه داشته باشد. نتیجه منطقی این امتداد امتزاج افق‌ها، یکسان و ثابت بودن تفاسیر خواهد بود (همان، ص ۳۰۶).

۳. نسبی‌گرایی

در دیدگاه *گادامر*، مفسر به دنبال درک ذهنیت و مقصود مؤلف نیست و فهم، توافق هر مفسر با متن و امتزاج افق معنایی با آن است؛ لذا معیاری برای رجحان و برتری وجود ندارد؛ از این رو فهم درست و نادرست نامعقول است و در اندیشه *گادامر* به جای ترجیح فهمی بر فهمی دیگر باید از تفاوت فهم‌ها سخن گفت: «کافی است که بگوییم ما به طریقی متفاوت می‌فهمیم؛ البته اگر اساساً چیزی بفهمیم» (همان، ص ۲۹۶).

۴. رابطه مکاتب اجتهادی با هرمنوتیک فلسفی

رابطه هرمنوتیک فلسفی و مکتب اجتهادی را در سه حوزه معرفت‌شناختی هستی‌شناختی و روش‌شناختی می‌توان ارزیابی کرد. رابطه هستی‌شناختی بین هرمنوتیک فلسفی و مکاتب فقهی را باید به صورت تغایر و تقابلی دانست؛ چراکه پایه اجتهاد در مکاتب فقهی، تلاش برای فهم مراد خداوند و شارع مقدس است. نگرش تخطئه‌ای به اجتهاد، برخلاف نگرش مصوبه، از این قرار است که واقعی در عالم وجود دارد که فقیه به دنبال کشف آن واقع است و در فرایند کشف واقع امکان خطا نیز وجود دارد (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۱۳۵)، درحالی‌که در هرمنوتیک فلسفی، مفسر نه‌تنها خود را ملزم به فهم مراد مؤلف نمی‌داند، بلکه آن را همسان با خود، یکی از مفسران متن انگاشته که ترجیحی بر دیگر مفسران ندارد.

رابطه هرمنوتیک فلسفی و اجتهاد فقهی را در حوزه مباحث معرفت‌شناختی می‌توان چنین ارزیابی کرد که در هر دو رویکرد اجتهاد فقهی و هرمنوتیک فلسفی، فهم‌ها و تفاسیر متفاوت است و نیز در فرایند اجتهاد، در صورت همسطح بودن ادله اجتهادی و توانایی اجتهاد فقهی، فهمی بر فهم دیگر ترجیح ندارد؛ اما باین همه فرق اساسی و تأثیرگذاری بین این دو نگرش وجود دارد و آن اینکه، مفسر در هرمنوتیک فلسفی به دنبال فهم مراد مؤلف نیست؛ درحالی‌که همه تلاش فقیه در راستای فهم مراد شارع است. در مقوله اجتهاد، اتفاق بر این است که در حوزه نظر، فقط یکی از فهم‌ها بر صواب بوده، بقیه فهم‌ها خطاست؛ اما در حوزه عمل، وظیفه فقیه و مکلف، عمل برحسب حجت است و در صورت خطا، معذور هستند و در همین راستا می‌توان تلاش فقها جهت اثبات حجیت امارات را توجیه کرد و برای نمونه می‌توان به نظریه‌های طریقت و مصلحت سلوکیه شیخ *انصاری* اشاره کرد (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۱۴). بنابراین اجتهاد فقهی و هرمنوتیک فلسفی از جهت تفاوت فهم البته در غیر موارد نص و محکومات، همسو است؛ اما از جهت حقیقت‌انگاری همه‌فهم‌ها، در تقابل‌اند. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در هرمنوتیک فلسفی سخن از صدق و کذب فهم، بی‌معناست؛ چه، مفسر به دنبال کشف واقع و مراد مؤلف نیست که تفسیر او خطا یا درست بوده باشد؛ بلکه خود مفسر، محور و معیار است و در رخداد فهم، معنا تولید می‌شود نه اینکه مفسر به دنبال بازتولید معنا باشد.

از نظر روش‌شناختی هرچند هرمنوتیک فلسفی منتقد روشمندی فهم است و به‌نوعی منتقد ارائه روش برای مقابله با سوءفهم‌هاست، اما از آنجاکه در تبیین رخدادهای فهم، به تأثیرگذاری غیراختیاری پیش‌داوری‌ها باور دارد، می‌توان آن را نوعی بحث روش‌شناختی به شمار آورد. بر همین مبنا باید گفت هر دو گروه، تأثیرگذاری پیش‌داوری را به دیده قبول نگریده‌اند و از همین رو باید سرمنشأ تفاوت دیدگاه‌های اجتهادی را در نوع پیش‌داوری‌ها جست‌وجو کرد؛ اما باز بین این دو گروه فرق اساسی وجود دارد:

۱. فقها تأثیر پیش‌داوری را اختیاری دانسته‌اند؛ درحالی‌که این امر در هرمنوتیک فلسفی امری غیراختیاری به حساب آمده است؛

۲. در هرمنوتیک فلسفی پیش‌داوری‌ها متأثر از سنت، تاریخ متن، انتظارات و علائق متعدد مفسر و... است و تمایزی بین آنها در تأثیرگذاری نیست؛ اما در نگاه فقها پیش‌داوری‌ها بر سه نوع است: بایسته، شایسته و نایسته. همه فقها برخی پیش‌داوری‌ها همچون انتظارات و علائق فردی، قومی و جنسیتی را از نوع نایسته به شمار آورده‌اند و بر این باورند که در فرایند فهم نباید از این دسته تأثیرپذیر بود (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۴۴). کلیدواژه «تفسیر به رأی» به‌خوبی نمایانگر این اتفاق نظر است (همان). از سویی دیگر فقها برخی پیش‌داورته‌ها همانند اصول و قواعد زبان‌شناختی، را از نوع پیش‌داوری بایسته انگاشته و فهم و فتوا را بدون دخالت این نوع پیش‌داوری‌ها، غیرروشمند و بر خطا می‌دانند. درنهایت اختلاف در پیش‌داوری‌ها شایسته همچون لزوم عرفی‌نگری یا دقت عقلی، لزوم بررسی سیر تاریخی و شأن صدور متن و اموری که پیش‌تر به عنوان شاخصه‌های اختلافی مکاتب اجتهادی ذکر شد، موجب اختلاف فهم شده است. گفتنی است که چنین نیست که فقها در همه فهم‌ها اختلاف داشته باشند؛ بلکه فهم‌های متمایز آنها در مقایسه با فهم‌های اشتراکی، ناچیز است. از اختلاف‌هایی بنیادینی که بین مقوله اجتهاد و هرمنوتیک فلسفی وجود دارد، این است که از دیدگاه فقها تأثیرگذاری هیچ‌کدام از پیش‌داوری‌ها به صورت غیراختیاری نیست و می‌توان با تأثیرگذاری آنها مقابله کرد. توصیه‌های روایی مبنی بر مخالفت هوا و هوس، رعایت تقوای الهی و سیره عملی فقها در این راستا به‌خوبی اختیاری بودن تأثیرپذیری از پیش‌داوری‌ها را آشکار می‌سازد.

نتیجه‌گیری

برخلاف همسانی ظاهری بین فرایند اجتهاد فقهی و هرمنوتیک فلسفی، اختلاف و تعاییر بنیادینی بین آنها وجود دارد. برخلاف هرمنوتیک فلسفی که مفسر محور است، فرایند اجتهاد مؤلف‌محور است؛ به این معنا که سعی مجتهد در فرایند اجتهاد دستیابی مراد شارع از خلال کاربست روش‌های متعارف اجتهاد است؛ درحالی‌که در هرمنوتیک فلسفی مؤلف در عرض مفسر است و مفسر در پی کشف مراد مؤلف نیست. براساس هرمنوتیک فلسفی فهم‌ها در عرض هم، متفاوت و نسبی است؛ درحالی‌که در مقوله اجتهاد یکی از فهم‌ها معتبر و بقیه بر خطا هستند، هرچند که در حوزه عمل وظیفه مجتهد و مکلف عمل بر طبق اجتهاد است هرچند در واقع امر خطا بوده باشد. تأثیرپذیری از پیش‌داوری‌ها نیز یکی از وجوه اختلاف بین هرمنوتیک فلسفی و اجتهاد فقهی است.

منابع

- آزاد تکتّم، علیرضا و فاطمه لعل روشن، ۱۳۹۵، «مبانی مشترک اصول فقه و هرمنوتیک کلاسیک در فهم متن»، *فقه و اصول*، سال چهل و هشتم، ش ۱۰۵.
- انصاری، مرتضی، ۱۴۲۸ق، *فوائد الاصول*، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- حائری یزدی، عبدالکریم، ۱۴۲۴ق، *درالفوائد*، چ ششم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- حسّنی، سیدحمیدرضا و مهدی علی‌پور، ۱۳۸۵، *جایگاه‌شناسی علم اصول*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۰۴ق، *الاجتهاد والتقلید (مبایذ الوصول الی علم الاصول)*، قم، المطبعة العلمیه.
- شریبتیان، محمود و حسین داورزنی، ۱۳۹۶، «بررسی تطبیقی تفسیر متن از دیدگاه هرمنوتیک و اصول فقه»، *مطالعات علوم سیاسی، حقوق و فقه*، دوره سوم، ش ۱.
- ضیائی فر، سعید، ۱۳۸۵، *پیش‌درآمدی بر مکتب‌شناسی فقهی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- طاهری، سیدصدرالدین، ۱۳۷۹، «بررسی انتقادی رابطه اصول فقه اسلامی و هرمنوتیک»، *مقالات و بررسی‌ها*، ش ۶۸.
- عابدی سراسیا، علیرضا، ۱۳۹۶، *هرمنوتیک و اصول فقه: درآمدی بر قصدگرایی*، قم، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- گادفری اسمیت، پیتر و نواب مقربی، ۱۳۹۲، *درآمدی بر فلسفه علم، پژوهشی در یک صد سال مناقشه بر سر چیستی فلسفه علم*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گرچی، ابوالقاسم، ۱۳۸۵، *ادوار اصول فقه*، تهران، میزان.
- گلپایگانی، سیدمحمدرضا، ۱۴۱۰ق، *افاضه العوائد*، چ دوم، قم، دارالقرآن.
- مجتهد شبستری، محمد، ۱۳۷۹، *هرمنوتیک، کتاب و سنت*، چ چهارم، تهران، طرح نو.
- محقق داماد، محمد، ۱۳۸۴، *محاضرات مباحث فی اصول الفقه*، اصفهان، مبارک.
- محلّاتی، اسماعیل، ۱۳۴۲، *انوارالعلم و المعرفه*، نجف، مرتضویه.
- محمدی، ابوالحسن، ۱۳۸۰، *مبانی استنباط حقوق اسلامی یا اصول فقه*، چ سیزدهم، تهران، دانشگاه تهران.
- موسوی خمینی، روح‌الله، ۱۳۸۲، *تهذیب الاصول*، قم، دارالفکر.
- _____، ۱۴۱۵ق، *انوارالهدایه فی التعلیق علی الکفایه*، چ دوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۴۱۸ق، *الاجتهاد والتقلید*، چ دوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.

Gadamer, Hans Georg, 1996, *Reason in the Age of Science*, Translated by Frederick G. Lawrence, The mit press.

_____, 1997, *Philosophical Hermeneutics*, University of California Press.

_____, 2006, *Truth and method*, New York, Continuum.

Routledge History of Philosophy, V. VIII, 1994, Twentieth-Century Continental Philosophy Edited BY Richard Kearney, New York.